ایثار و مقاومت
ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون غلامرضا خاوری‌فر که ۲۱ دی ۹۴ به شهادت رسید

شرط ازدواج‌مان مدافع حرم ماندن غلامرضا بود

■ صغری خیل فرهنگ

«من عاشق غلامرضا بودم و غلامرضا عاشق حضرت زینب(س). او به من علاقه داشت اما عشق الهی تمام وجودش را احاطه کرده بود. من هم به عشق او به اهل بیت(ع) می‌بالیدم و از حضورش در جبهه دفاع از حرم لذت می‌بردم.» عاشقانه‌های صدیقه حسن‌زاده از همسر شهیدش شنیدنی بود. بانویی که شرط ازدواج با غلامرضا را به این شرط که مدافع حرم بماند، پذیرفته بود! با صدیقه حسن‌زاده همکلام شدیم تا در سالروز آسمانی شدن همسر شهیدش از یک سال و هشت ماه همراهی با او برایمان روایت کند.

شما و همسر شهیدتان ایرانی هستید، اما چطور شد ایشان با مدافعان حرم فاطمیون به دفاع از حرم اعزام شدند؟

غلامرضا اهل مشهد و متولد اول فروردین ۱۳۵۷ بود. چون نمی‌توانست با هویت ایرانی اعزام شود، با تلاش فراوان در نیمه دوم سال ۹۲ توانست همراه با بچه‌های لشکر فاطمیون به جبهه اعزام شود. گویا کارت یک مهاجر به نام غلامعلی را برای خودش تهیه کرده و گفته بود والدینم در افغانستان بودند و همانجا فوت کردند. بعد هم یک پیرزن افغانستانی را که مادرشوهر خواهرش بود به نام عمه‌اش جا زد و ایشان به جای والدین پای برگه غلامرضا را امضا کرد و غلامرضا با هویت افغانستانی به منطقه اعزام شد و در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۹۴ هم در سوریه به شهادت رسید.

کجا و چطور با هم آشنا شدید؟

من دانشجوی کارشناسی بودم و در مشهد درس می‌خواندم. برای همین در منزل یکی از بستگانم می‌ماندم. غلامرضا همسایه آنها بود. مادر ایشان که مرا دید بحث خواستگاری را مطرح کرد. خاله خودم هم همسایه ایشان بود و شناخت کافی نسبت به ایشان داشت و به من گفت غلامرضا پسر خوبی است. کمی بعد از آشنایی من و غلامرضا با هم ازدواج کردیم. ششم اردیبهشت ۱۳۹۳ زندگی مشترک‌مان را با برگزاری یک مراسم ساده آغاز کردیم. خانواده بسیار اصرار داشتند ما خیلی زود سر خانه و زندگی‌مان برویم. برای همین من وسایلم را آماده کردم، در خانه چیدم و بعد همراه غلامرضا به حرم امام رضا(ع) رفتیم و از آنجا هم سر خانه و زندگی‌مان آمدیم. آن زمان ایشان مغازه لوازم یدکی داشت. کار و درآمدش خوب بود. من و غلامرضا یک سال و هشت ماه زیر یک سقف زندگی کردیم. من می‌دانستم اگر زندگی مشترک‌مان را هم آغاز کنیم، غلامرضا باز هم خواهد رفت، این شرط غلامرضا برای ازدواج بود.

هنگام ازدواج‌تان ایشان مدافع حرم بودند؟

بله، مدافع حرم بود و من هم خبر داشتم که چند مرتبه‌ای به جبهه اعزام شده است. خانواده‌شان به من گفتند اگر غلامرضا سر و سامان بگیرد احتمالاً دیگر نرود اما صحبت‌های غلامرضا در همان جلسه اول خواستگاری چیز دیگری بود. ایشان به پدرم گفت من داماد شما می‌شوم، ولی حضرت زینب(س) تنهاست. من این راه را ادامه می‌دهم. اگر شما با این شرط من مخالفتی ندارید من مشکلی ندارم. پدرم با این شرط غلامرضا مخالفت کرد اما من پدرم را راضی کردم.

چه چیزی باعث شد همسرتان دغدغه دفاع از حرمین آل الله را داشته باشد و لباس جهاد به تن کند؟

دامادشان از مهاجران افغانستانی بودند. ایشان یک بار به منطقه اعزام شده بود و غلامرضا هم از طریق آشنایی و راهنمایی ایشان و دوستان دیگری که در مسیر پیگیری اعزامش پیدا کرده بود به جبهه اعزام شد. مادر دامادشان را هم به جای عمه‌اش معرفی کرده بود. غلامرضا دغدغه دفاع از اسلام و دفاع از حریم ناموس امامان را داشت. نمی‌توانست بنشیند و دست روی دست بگذارد تا خدایی ناکرده حریم اهل بیت (ع) مورد تعرض قرار گیرد. من به همسرم می‌گفتم چرا آنقدر اصرار داری که بروی، می‌گفت می‌خواهم سرخی خونم را به سیاهی چادرت به امانت بدهم. بعد از ازدواج متوجه شدم خیلی روی حجاب تأکید دارد. می‌گفت می‌خواهم طوری باشم که برای همه الگو شوم. غلامرضا عاشق امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) بود. می‌گفت یک مسلمان نباید عشق و ارادتش زبانی باشد. عملاً باید دوست داشتنش را ثابت کند. می‌گفت عاشق امام حسین(ع) باید کوه غیرت باشد و فدایی زینب(س). همانطور که ما زبانی می‌گوییم امام حسین(ع) را دوست داریم پس باید در عمل هم ثابت کنیم. وقت گذشتن از جان و خطر باید حضور داشته باشیم. باید به قیمت جان‌مان هم شده از حرم دفاع کنیم.

چند مدت بعد از ازدواج راهی شد؟

غلامرضا دقیقاً یک ماه بعد از ازدواج راهی شد. یادم است رفتیم و برایش پیراهن خریدیم. خیلی هم گشتیم تا همانی باشد که می‌خواهد. وقتی به خانه آمدیم خواهرها و دخترهای خواهرش برای خداحافظی آمدند. شب قبل هم از پدر و مادرش خداحافظی کرده بود. ساعت دو نیمه شب باید به سمت ترمینال می‌رفت. لباس‌های مورد نیازش را برداشت و ساکش را بست و با خواهرها و بچه‌های خواهرش عکس یادگاری گرفت. من هم قرآن و کاسه آب را آوردم و بدرقه‌اش کردم و او را به حضرت زینب(س) سپردم.

چقدر در منطقه حضور داشت؟

ابتدا ۴۵ روزه می‌رفت و می‌آمد اما این اواخر دو ماه در جبهه بود و یک هفته بعد از مرخصی به منطقه می‌رفت. همیشه به من می‌گفت وقتی به این فکر می‌کنم که شما اینجا منتظر من هستید، از خودم مراقبت می‌کنم و خط مقدم نمی‌روم اما اصلاً اینطور نبود. ایشان در منطقه مسئولیت داشت. همه آن حرف‌ها را برای آرامش خاطر من زده بود. غلامرضا هر غروب وقت اذان به من زنگ می‌زد. حتی اگر نمی‌توانست صحبت کند، چند ثانیه هم که شده تماس می‌گرفت و من را از حالش با خبر می‌کرد. یکی از همرزمانش از شب قبل شهادت غلامرضا برایم اینطور تعریف کرد که غلامرضا به ما گفت می‌روم غسل شهادت کنم. فردا عملیات داریم و من شهید می‌شوم. همه خندیدیم. گفتم از کجا می‌دانی؟ این همه در منطقه بودی شهید نشدی حالا می‌خواهی شهید بشوی؟ گفت بله شهید می‌شوم و امروز هم غسل شهادت می‌کنم. همراه با بچه‌ها نشستیم دور هم چای گذاشتیم و گفتیم و خندیدیم و کمی

> مدافع حرم بود و من هم خبر داشتم که چند مرتبه‌ای به جبهه اعزام شده است. خانواده‌شان به من گفتند اگر غلامرضا سر و سامان بگیرد احتمالاً دیگر نرود اما صحبت‌های غلامرضا در همان جلسه اول خواستگاری چیز دیگری بود. ایشان به پدرم گفت من داماد شما می‌شوم، ولی حضرت زینب(س) تنهاست. من این راه را ادامه می‌دهم

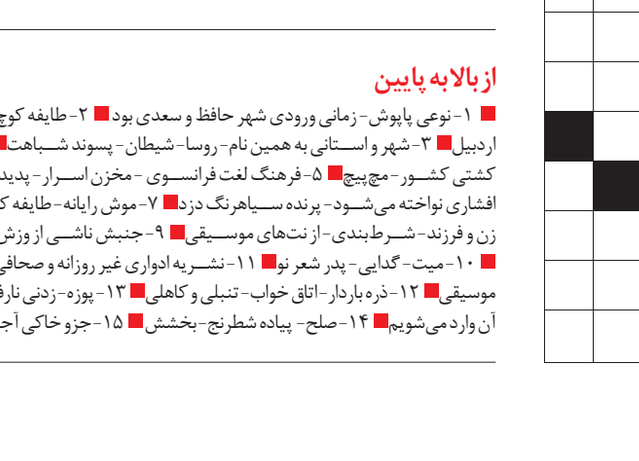

هم غلامرضا را اذیت کردیم. فردای آن روز او قبل از عملیات از همه خداحافظی کرد و گفت مراقب خودتان باشید. ما هم گفتیم تو داری می‌روی جلو تو باید مراقب خودت باشی! ما که اینجا هستیم. در مسیر تا رسیدن به منطقه هم نوای یا زینب زینب موذن‌زاده را گوش می‌داد و زمزمه می‌کرد. غلامرضا همراه با گروه پیشرو جلو رفتند. یک جایی از عملیات کمی به عقب برمی‌گردد تا ببیند چرا بچه‌ها بیسیم را پاسخ نمی‌دهند که ترکش می‌خورد و بر زمین می‌افتد. دوستش هر طور شده او را عقب می‌کشد و روی دوشش می‌اندازد و به محل امداد و از آنجا به بیمارستان می‌رساند اما کار از کار گذشته بود و غلامرضا شهید می‌شود. همسرم در ۲۱ دی ۱۳۹۴ شهید شد.

خبر شهادت ایشان را چطور شنیدید؟

زمان عملیات معمولاً گوشی تلفن غلامرضا دست بچه‌ها می‌ماند. من که از شهادت او بی‌اطلاع بودم با خط همسرم تماس گرفتم. باز هم گوشی دست دوستش بود. به دوستش گفتم گوشی غلامرضا دست شماست؟ گفت بله، رفته خط فردا پس فردا می‌آید. وقتی آمد می‌گویم به شما زنگ بزند. دو سه روزی گذشت و خبری نشد. دوباره زنگ زدم و مجدداً همان دوستش جواب داد. فردای آن روز از بنیاد دو، سه نفر به منزل ما آمدند. گفتند ما به خانواده نیروهای‌مان سر می‌زنیم. با خودم گفتم همسرم از سال ۹۲ رفته چرا اینها امروز به دیدار ما آمدند. بعد هم شماره برادرشوهرم را خواستند. من هم شماره را دادم. آنها با برادر غلامرضا تماس گرفته و گفته بودند که برادرتان مجروح شده است، او هم به ما همین را گفت. من خانه مادر شوهرم رفتم. گفتیم اگر مجروح شده است، آدرس بیمارستان را بدهید تا ملاقات برویم اما خبری نشد تا اینکه مجدداً از بنیاد زنگ زدند و گفتند بگویید شهید شده است. در نهایت پسر خواهرش خبر شهادت را به ما داد. شنیدن خبر شهادت ایشان برایم سخت بود. فکر می‌کردم تمام دنیا روی سرم خراب شده است. ساعت‌ها زیر سُرم بودم. من عاشق غلامرضا بودم اما نمی‌توانستم مانع رفتنش شوم. چون برای دفاع از حرم می‌رفت. او از وضعیت سوریه و مردان و زنانی که مورد تعرض داعش قرار گرفته بودند برایم گفته بود. من مسیری را که همسرم انتخاب کرده بود دوست داشتم و به آن افتخار می‌کردم اما تصور اینکه زندگی‌ام با شهادت او تمام شده، غمگینم می‌کرد. لحظات سختی را تا آمدن پیکرش گذراندم. پیکرش را بعد از تشییع در بهشت رضا(ع) به خاک سپردیم.

لحظه وداع چطور گذشت؟

لحظه وداع با همسرم را هرگز از یاد نمی‌برم. من، پدر و مادرم و خانواده شهید کنارش بودیم که صورتش را باز کردند. با دیدن چهره‌اش دگرگون شدم. گریه کردم و گفتم چرا مرا تنها گذاشتی؟ من جز تو کسی را ندارم. من عاشقت بودم و... من می‌گفتم و مردمی که برای زیارت شهید آمده بودند گریه می‌کردند. سرم را روی صورتش گذاشتم و گفتم عزیزم! هوای من را هم داشته باش. همان شب حالم بد بود. نشسته بودم که احساس کردم در بیداری غلامرضا را دیدم. آمد کنارم نشست. دستش را روی صورتم کشید. همین که به خود آمدم غلامرضا رفت و دیگر او را ندیدم. من بسیاری از مواقع شهیدم را در بیداری زیارت می‌کردم.

یاد کرد

فرازی از زندگی بانوی شهیده باختر بیگلری از شهدای جامعه عشایری کشور

باختر برنوی همسرش را برداشت و جنگید

شهیده باختر بیگلری، شهید شاخص سال ۱۳۹۱ سازمان بسیج عشایری کشور است که به عنوان اولین شهیده زن انقلاب اسلامی نیز شناخته می‌شود. باختر که همراه ایلش علیه رژیم طاغوت قیام کرده بود، دوم تیر ۴۲ در درگیری با مأموران طاغوت به همراه همسر و فرزندش شهید می‌شود. ماجرای کمتر گفته شده باختر بیگلری را با هم می‌خوانیم.

■■■

■ **لبیک به امام**

آنگاه که آوازه قیام و حماسه امام خمینی(ره) ضد رژیم ستمشاهی به گوش مردمان ایلیاتی رسید، در جای‌جای مناطق ایلیاتی ایران حرکت‌های انقلابی و مبارزه علیه حکومت شاه پهلوی آغاز شد. در جنوب ایران علاوه بر نبردهای سهمگین عشایر بویراحمد و شکست تاریخی نظامیان رژیم در تنگ گجستان، دسته‌ای از عشایر غیور فارس به سرکردگی زیادخان بیگلری و رستم‌خان قاسمی که بزرگان قبیله بودند از قیام آگاه شدند و جهاد را به عشیره خود اعلام کردند.

■ **قبیله لر و نفر**

قبیله لر و نفر در اولین حرکت انقلابی خود به پاسگاه عمادوه حمله کرده و موفق شدند تعداد زیادی اسلحه و مهمات به غنیمت بگیرند و ۹ نفر از عوامل رژیم در این درگیری کشته شدند. بعد از این بود که حمله وسیع علیه مبارزان عشایر آغاز شد و مبارزان عشایر در میان کوه‌ها سنگر گرفتند. کوه‌های درهم پیچیده این امکان را به مبارزان عشایر می‌دهد که خود را در مخفیگاه استتار کنند.

■ **حیله سرهنگ اشرفی**

از آنجایی که نیروهای شاه امکان دسترسی به بلندی‌های محل اختفای قوم عشایر را نداشتند، به فکر نقشه‌ای مکارانه می‌افتند. فرمانده عملیات به نام سرهنگ اشرفی در حالی که لباس روحانیت بر تن داشت با شالی سبز بر کمر و عمامه مشکی و قرآن به دست راهی کوهستان می‌شود و خود را سفیر امام خمینی(ره) معرفی می‌کند. عشایر که به دلیل شرایط خاص امکان دسترسی به شهر را نداشتند به وی اعتماد می‌کنند و این نظامی فریبکار را به مخفیگاه خود می‌برند. با دستیابی سرهنگ اشرفی به مکان استقرار جنگجویان، نقشه حمله طراحی می‌شود و در صبح‌دم ۱۷ محرم ۱۳۴۲ در حالی که شیرزنان و شیرمردان در حال عبادت صبحگاهی با معبود خویش بودند مورد تهاجم ناجوانمردانه نظامیان قرار می‌گیرند و یکی از نادرترین تهاجم‌های نظامی رژیم مردم را به سطوح می‌آورد و طبل قیام و جهاد، طنین می‌افکند ایل با سلحشوری و پاک‌سرشتی خود گام در مبارزه می‌گذارد و همسر باختر تفنگ بر دوش در انبوه مبارزان قرار می‌گیرد و با شهامت علیه ظلم قد علم می‌کند. در این اوضاع و احوال، باختر نیز چون شیرزنی آزاده با اراده‌ای پولادین، همراه فرزند خود به کمک همسر می‌شتابد و رهسپار مأموریتی خطیر و پرمخاطره می‌شود.

او اکنون صبر و مقاومت را با دلیری و دلاوری به هم می‌آمیزد و در مدت یک‌سال قیام قهرمانانه ایل، استوار چون کوه به مقاومت می‌پردازد و هرگز لب به شکوایه نمی‌گشاید، با سختی‌ها و رنج‌ها انس می‌گیرد و به تقدیر الهی دل خوش می‌کند...

آخرین سپیده‌دم فرا می‌رسد، گلوله‌ها باریدن می‌گیرند، باختر پیکر خونین همسرش را در خاک مشاهده می‌کند. او تفنگ برنوی بر زمین افتاده همسرش را برمی‌دارد، نسیم صبح، شقایق‌های صحرایی را شاداب می‌کند و از سویی پیام به خون غلتیدن عزیزان باختر را ندا می‌دهد.

باختر قامتش را راست می‌کند، دشمن امانش نمی‌دهد و او را به گلوله می‌بندد.

باختر با همسر و فرزندان خود در حالی که در خون شناورند، به شهادت نائل می‌شوند و به لقاءالله می‌پیوندند.

منحوس پهلوی رخ می‌دهد.

■ **شهادت باختر**

سرهنگ اشرفی با به کارگیری هواپیما و توپخانه و حتی تانک و صدها تفنگچی علیه اندکی از مبارزان عشایر حمله‌ور می‌شود. آسمان و زمین با شلیک و بمباران مداوم نظامیان و عوامل مزدور محلی یکی شده، دود و شعله آتش و بوی باروت همه فضا را پر می‌کند. مهاجمان وحشیانه حمله و حلقه محاصره را تنگ و تنگ‌تر می‌کنند و بسیاری از زنان و مردان مسلح و غیرمسلح را به شهادت می‌رسانند یا مجروح می‌کنند که در بین آنها باختر بیگلری به عنوان اولین زن شهیده انقلاب اسلامی پس از شهادت فرزند و شوهرش در حالی که با برنوی همسرش با نظامیان می‌جنگد به شهادت می‌رسد تا راه مبارزه با ظلم و بیداد را برای شیرمردان و شیرزنان انقلابی در همیشه تاریخ هموار و جاودانه نماید.

■■■

قسمتی از کتاب «ارغوانی» نوشته علی ترکی در خصوص شهیده باختر بیگلری را پیش‌رو دارید:

وقتی تازیانه جور و جفای طاغوت زمان،

جدول

از راست به چپ

■ ۱- احوال‌پرسی کردن- از شهرهای استان هرمزگان ■ ۲- نوعی بستنی- نورانی تر- زرتشتی ■ ۳- گرد بتونه- از گل‌های خوشبو- از ظروف آزمایشگاهی- اسم آذری ■ ۴- پایتخت کره- ضمان و کفالت- بوته اولیه برنج ■ ۵- واهمه- ترشی بادنجان- سوگ و عزا ■ ۶- نوعی ساز کوبه ایرانی رایج در جنوب ایران- فلزات گرانبها- ارگ علیشاه از ابنیه تاریخی این شهر است ■ ۷- بلندترین استخوان بدن- عدد یک رقمی- تیمی معتبر در فوتبال ایتالیا ■ ۸- علامت پیروزی- رباعی‌سرای نامی کشورمان- از فروع دین- حرف فقدان ■ ۹- واحد شمارش یک خانواده مستقل- مروارید- چشم ■ ۱۰- زشت- گرویی- نمایش و نوشته خنده‌دار ■ ۱۱- از شعرای قرن هشتم آذربایجان که به سبک سعدی شعر می‌سرود- از کلمات سوالی- اسلوب و روش سخن ■ ۱۲- نام اصلی مجنون- رنگارنگ- درخت جوان نورسته ■ ۱۳- رود فرانسوی- از توابع استان فارس- واحد مایعات- باری که به منزل نمی‌رسد ■ ۱۴- بالای کوه- پایه‌گذار حساب آنالیز- چاپ مقاله در نشریات ■ ۱۵- بخشی از سیستم گوارش نشخوارکنندگان- تعریف از کالا برای فروختن آن

از بالا به پایین

■ ۱- نوعی پاپوش- زمانی ورودی شهر حافظ و سعدی بود ■ ۲- طایفه کوچ نشین- یار همایون- شهری نزدیک اردبیل ■ ۳- شهر و استانی به همین نام- روسا- شیطان- پسوند شباهت ■ ۴- غلاف شمشیر- از قهرمان سابق کشتی کشور- مچ‌پیچ ■ ۵- فرهنگ لغت فرانسوی- مخزن اسرار- پدیدار ■ ۶- سرباز- گوشه‌ای که در آخر افشاری نواخته می‌شود- پرنده سیاهرنگ دزد ■ ۷- موش رایانه- طایفه کریم‌خان- لقب ضحاک ■ ۸- خیس- زن و فرزند- شرط‌بندی- از نت‌های موسیقی ■ ۹- جنبش ناشی از وزش باد- رطوبت- از نشانه‌های بیماری ■ ۱۰- میت- گدایی- پدر شعر نو ■ ۱۱- نشریه ادواری غیر روزانه و صحافی‌شده- لقب پادشاهان روس- از آلات موسیقی ■ ۱۲- ذره باردار- اتاق خواب- تنبلی و کاهلی ■ ۱۳- پوزه- زدنی نارفیق- کارگزاران و عاملین حکومت- از آن وارد می‌شویم ■ ۱۴- صلح- پیاده شطرنج- بخشش ■ ۱۵- جزو خاکی آجیل- از شهدای مظلوم مدافع حرم

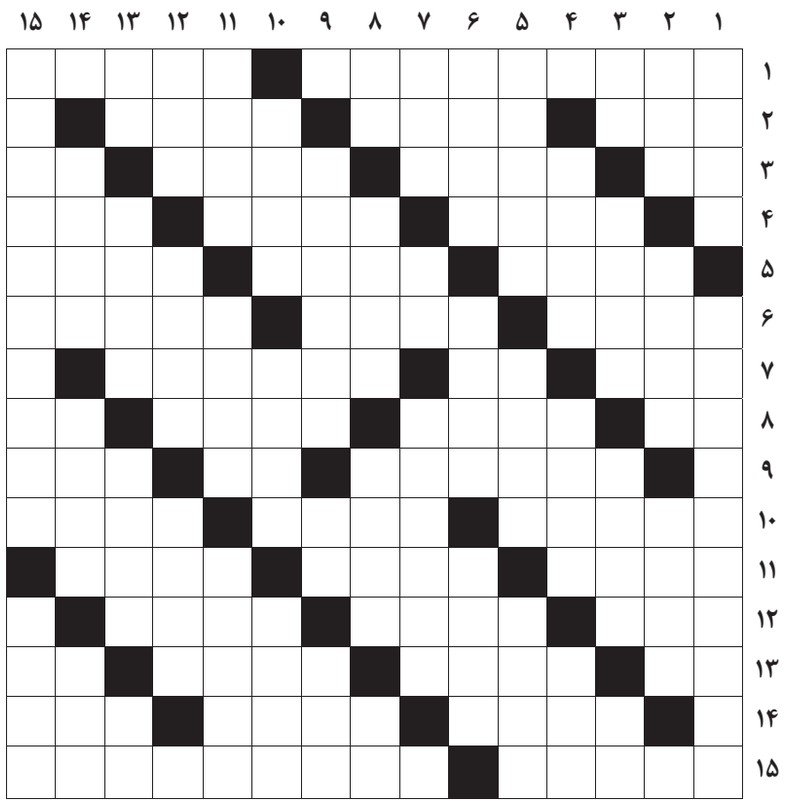

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۶۳۹۷

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲	۹	۸			
						۳	۱	
۶	۹	۷						
	۱					۶	۷	
	۸			۵			۹	
				۷	۲			
			۴					۷
۹		۴					۶	۱
		۶	۳					

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۳۹۶

۱	۷	۶	۵	۱	۴	۳	۸	۲
۶	۳	۵	۸	۲	۷	۴	۲	۱
۸	۴	۲	۶	۳	۲	۷	۵	۱
۴	۲	۷	۲	۸	۱	۶	۳	۵
۲	۶	۱	۲	۵	۳	۴	۷	۸
۵	۸	۲	۳	۶	۳	۱	۴	۷
۷	۲	۸	۱	۴	۶	۵	۳	۲
۳	۱	۴	۳	۷	۵	۸	۶	۴
۲	۵	۳	۴	۸	۷	۶	۱	۳

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	و	ا	ن	س	■	و	ق	ف	ی	■	م	ی	و	پ
۲	م	س	ی	ن	ا	■	ا	ل	ر	د	■	ه	ا	ر	ا
۳	ا	ت	و	■	س	ا	ق	ی	■	ی	ا	ی	س	■	ل
۴	ب	ر	پ	ط	■	م	ع	ل	م	■	ش	م	ر	د	ن
۵	ی	ن	■	ر	ش	و	ه	■	ن	م	ی	ن	■	ر	گ
۶	ه	■	و	ا	ه	ی	■	ا	ت	ن	ا	■	ک	ی	ا
۷	ا	ک	ا	ب	ر	■	ا	س	و	ه	■	ب	ل	ا	ن
۸	■	ا	ت	ل	ت	ی	ک	و	م	ا	د	ر	ی	د	■
۹	ن	ر	گ	■	س	س	و	ا	ن	■	گ	و	ب	ل	ن
۱۰	گ	پ	ر	■	س	ا	ل	ن	■	ا	ن	ا	ر	■	و
۱۱	ه	ر	■	ش	و	ر	ا	■	ل	ی	ک	ن	■	ه	ر
۱۲	د	ی	ا	ک	و	■	د	ر	ا	م	■	ه	ا	ر	د
۱۳	ا	■	ک	ی	ا	ت	■	م	ه	ن	ا	■	خ	و	ی
۱۴	ر	پ	ا	ب	■	ر	ا	ی	و	■	م	ت	و	ل	د
۱۵	ی	ا	ر	ا	■	م	ر	م	ت	■	م	پ	ر	ه	ن